سرو لجه خزان

عارف افغانی

۸۷/۶/۳

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۹۱۳۱	

۱۹۱۳۱
۲۱۰۳۹۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی | خطی
۱۹۱۳۱

۳۸

كليم الله في القلوب نظام الدين

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على سيدنا محمد
الذي كان عليا في درجات حسنا
في صفاته واحدا في تجليات ابي
ابا الفضل في افادات ابرهيم في
تسليمه سديد الدين في محبته
امين الدين في شريعته علو الدين

في معارجه ابا اسحق في حقيقته
قدوة الدين في رسالته ناصح الدين
في ولايته ابا يوسف في مجاهدته
مودودا في خلقه شريفا في نسبه
مقتدا اهل عرفان في معرفته
معين الدين في حد ذاته قطب
الدين في احكامه فريد الدين في
انوار نظام الدين في اسراره
في احوال يحيى في احياء القلوب
نصير الدين

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره موافقت دارد که فرموده‌اند که
روزه نفل داشتن کار مریضان و بخل طعام است و نماز نفل گذاردن کار
بیکاران است و مسافرت کردن کار سوداگران است و مکه رفتن کار حاجیان
و گرسنه ماندن کار زنان بیوه است و مرید بسیار کردن کار جوکیان است
و خلافت و مصلا دادن کار سلطانیان است و دستار کار وزیران است و علم خواندن
کار بازفروشان است و زهد کردن کار پیرزنان است و باغ و چاه کندن کار باغبانان است
و تقوی کردن کار جار ماندگان است و نفی و اثبات کردن کار اهل الله است و در خلوت
ماندن کار عیاران است و کرامات ظاهر کردن کار ساحران است و خبر مستقبل دادن
کار منجمان است و حکایات خواندن کار سخرگویان است و راز دل کسی
ظاهر کردن کار دلالان است و بدعا کسی میرانیدن کار راهزنان است و در علم
مشهور شدن کار شیطان است و خلق را رجوع کردن و پابوس کنانیدن کار

بتانست وقطب کو باشیدن کار ستارکانست وغوث کو یا شیدن کار بزرکش
شدان وپیغمبری کردن کار کار دارانست وخدای شدن کار خود پرستانست
وخود نمایانست واز خود رفتن وبیخود بودن وتسلیم شدن کار مردانست اگر سالک
بتواند هزار سال عبادت کند تا بتواند که خدای شود ولیکن بنده شدن بتواند
ای برادر درویش بتواند که یک ساعت هزار گمراه را بخدا رساند و هزار سالک
گمراه کند ومرده رازنده کند وزنده مرده وخشکی را دریا کند ودریا را خشکی این همه
کار شیخی وپینداری نه کار فقیری وراه خدا ای برادر سالکان کار دیگر دارند
وراه ناراه واز ارادت با ارادت واز وجه بی وجه واز خود با خود تمام درویشی
درین دو سخن است یکی توکل دوم تسلیم وصفت درویشی آنست که خود در شرع
محمدی صلی الله علیه وسلم چنان بندد ویستوار دارد که خطا نکند
شیخ کجی خواجه محمد سخن خویش گفتست اگر مردرهی این گفت بس
گفتا که چنان راه شریعت بسپرای دوست کانگشت خطا بر سر حرف ننهد کس

ر

چنان راه طریقت بسپر ورو کانگشت تو حرفی وکر را نکند مس
وخود را از نظر مردم چنان پنهان دارد که نداند کسی نداند که این
کیست وصفت او چیست چنانچه خواجه عبد الله غفاری رحمة الله علیه
فرموده که خوش عالمیست نیستی که هرگی الستی نگوید که کیستی
عاشق ومستی اگر بیخود وبیکار باشی بیخبر از خویش شو با خبر از یار باشی

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم ولا تعسر وتمم بالخیر

سپاس بیقیاس مر خداوندی را که موجودات از پرده
بقضائی بوده در وجود آورده هر یکی را بقدر استعداد توانائی
بخشیده وزبان اوصاف آن بثنای پیایانی خود مستعد گردانیده
ودرود بیحد وصلوة بیحد بران سلطان الانبیا وسرور الاصفیاء
سید المرسلین خاتم النبیین خدیو صفوت وصفات بوی غنچه
ریاض فتوت شفیع المذنبین محبوب رب العالمین احمد مجتبی
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وبر آل واصحاب او باد اللهم ارنا الحق
حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اما بعد
شیخ العارفین سید المحققین مالک ملک حقائق کاشف اسرار دقائق
صدر نشین صاحب مقامات علیه واحوال اعلم العلماء والفضلاء نتیجة
الکبرای محی عالم کامل فاضل عامل حضرت شیخ عبد الحق مفتی حرم

المرور شیخ عبد الرحمن الجلیل مفتی عرف چشتی طیب الله ثراه
وجعل الجنة مثواه که روزی بعض یاران و شوار رسیده بمجلس آن
مرا اعظم حاضر بود که سخنی در سماع و شنیدن سرود افتاده بود
یکی از یاران آن اهل مجلس صاحب دل و وجد کمال و شوق تمام
و ذوق مالا کلام داشت و راغب درین فن بود التجا آورد
که روایات چند در باب سماع و شنیدن سرود اگر آن را
باعث شده بود بنابر التماس چند حدیث و روایات که منقول بر
از کتب معتبره و مشاهیر بود ثابت شد بیاورد و جمع آورده و ترجمه
فارسی بقلم مسکینی رقم و خادم عزیزین ارقام ساخته نام این رساله
سرور خزان نام نهاده شد تا در محفل دانا حقیقت و دلائل
سخن پروران موقت موجب عز دائمی و سبب فرحت افزائی
گردد و هرجا که هنگام مطالعان گلید شیخی افزائی بادی
این اخبار و حکایات این روایات مسائل شریفت لطایف یاد
و نشاد

و شاد فرمانند قال الله تعالى قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء
عند ربهم يرزقون فرحين يعني آنانکه در راه مولی خود
محو و فانی بود گردانیده و قابل حقیقی را اثبات ساخته در عشق آن
مقتول شده مرده اند مرده مپندارید بلکه زنده اند اگر کشته اند جاوید اند
تیغ که بانفس اماره خود جدال نموده از همچو مرغ بسمل شده اند می جنبو
می غلطند لیکن ایشان زنده اند حیات ابدی یافتند الله تعالی فرحت
روحت نصیب ایشان گردانید قال الله تعالی اعددت شرابا
لاولیائک اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا و
اذا طربوا طابوا واذا طابوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا فرق بینی
و بینک یعنی خدا تعالی حدیث قدسی میفرماید که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم داریم ما شراب برای اولیا شناور هرگاه نوش کنند
مست شوند چون مست شوند در رقص درآیند و سماع کنند

چون برقصند تایب شوند چون تایب شوند هرگاه تایب گردند
آنگاه وصال من یابند هرگاه قربت وصول بحصول گردانند آنگاه
فرق میان من هیچ نماند قال علیه السلام من لم یهتز عند سماع [illegible] اللحن
فهو فاسد المزاج یعنی هرکه بر حسن و خوش آواز عاشق
و فریفته نشود یعنی برجهی مزنی که بلقین از دست [illegible] و بر سرود
و خوش آواز عاشق و مبتلا نگردد در مزاج او فساد بود هرکه ازین
انکار آرد او را آدمی نتوان شمرد چنانچه صاحب [illegible] خاقانی
علیه الرحمه میفرماید تو خالی عروس زین معانی الا الفاظ [illegible]
زنگ کی نهاد صوفی ازست از خم قوهای آنجهان [illegible] احیاء
فی مطالب المؤمنین والسماع قد یکون حراما محضا وقد یکون
مندوبا اما الحرام فهو لاکثر الناس من الشبان و ممن غلب علیهم
شهوة الدنیا فلا یکون السماع منهم الا ما هو الغالب علی قلوبهم
مکروه ها و قد یکون ۱۲
من الصفا

ناگاه
مگس
بین [illegible] و قد یکون

من الصفات المذمومة و اما المکروه فهو لمن لا ینظر علی صورة
المخلوقین ولکن یتخذ عادة فی اکثر الاوقات و اما المباح لمن لا
یلاحظ الا التلذذ بالصوت الحسن و اما المندوب لمن غلب علیه
حب الله تعالی و لمن لا یحرک السماع فیه الا بصفات محمودة یعنی گاهی سماع
محض حرام است و گاهی بود که مباح باشد گاه مکروه و گاهی مستحب باشد
اما حرام آنست که اکثر مردم از روی جوانی از غلبات شهوت دنیا
در سماع درآیند بس بود آن سماع لذت آن مگر چیزی که آن چیز
غالب بر دلهای ایشان از صفات مذموم یعنی شهوات گناه
او را چیزی حاصل نیست و مکروه مر آنکس را بود که بر صورت
مخلوق بجز لذت چیزی در نظر دارد لیکن عادت میکرد او در اکثر
الاوقات منتظر [illegible] پس سماع او را مکروه بود و مباح کسی را

را باشد که در قدرسه خود ملاحظه نکنند و نه معنی او در خاطر گذارند
مگر لذت گیرد بخوش آوازی که اگر از زبان هندوی گیرند بس گوینده اما
مصتب محبت آن بود که در دل او غلبهٔ عشق و محبت الله تعالی بود و در سماع تحرک
کنند مگر القضاة محموده فی خزانة الروایات فی کتاب النکاح
اعلم ان السماع مباح لاهله وحرام لغیره واهل السماع من کان
قلبه حیا بالمحمودات ونفسه میتا ای من کان قلبه حیا بالمحمودات
بذکر الله تعالی بشرط النفی والاثبات وکان نفسه میتا عن الشهوات
واللذات الکاذبة وعن جمیع مذمومات یعنی بدرستی سماع کردن
اهل سماع را مباح است و آنهان اهل نیستند آنها را از قصد آن
سماع کردن حرام بود اما اهل سماع کسی است که دل خود را زنده
دارد و نفس او مرده بود یعنی آنکه دل زنده باشد باعمال حسنه
که ظاهر و باطن بغیر حضرت الله تعالی خود بذکر نفی و اثبات باطن بغیر
حضرت

حضرت سلطان العاشقین جل برهانه و عز شانه دیگر در نه آید و قدرسه خود را
پاسدارد و در آئینه جائی ننهند چیزی را سواء حق در نه آید و از شنیدن
هر صوت بوزیدن باد جنبیدن درخت و آواز هر مرغی وی را حالتی
پدید آید و مست شود و برقص در آید و سماع کند اما سماع را شرود باید
که آنچه بشنود معانی آن در خاطر انگارد و تلفیق کند موافق این آیة
و حدیث و قول مشائخ بسنجد و تصور شیخ خود ملاحظه نماید تا الغلط
و سماع کند انگاه واردات الهی و تجلیات نامتناهی برو متجلی شود
و نفس خود را مرده دارد از شهوات و لذات دنیاوی و دروغ گفتن
و از جمیع گناه صغائر و کبائر من مفتاح العاشقین خصال المحمودات العلم
والعمل والحیا والرضا والعفو والرفق والنصیحت والتواضع والمروة
والمدارت والمحبت والشجاعت والسخاوة والعدل والتقوی والورع
والتوکل والصدق وغیر ذالک کذا فی کنز العباد یعنی اهل سماع کسی است
که آراسته باشد باعمال حمیده و خصال محموده چنانکه علم و عمل داشته
باشد و رضا طلب حضرت حق باشد مهربان و نرم دل و ناصح و متواضع

و محبت و مروت و سخاوة و شجاعت مبارز میدان و حقد و بهادر
بود و در وقت نه بجهد در وقتهائی صف جنگ و بالنفس تیره خاطر جدال کند
خلاف مدارات و عاشق صادق در راه معشوق و متقی و تقوی و ورع
یعنی پرهیزگاری و متوکل و صادق خالص بود و غیر ذالک او را سماع کردن
مباح بود فی الامتناع ان السماع یحصل به رقت القلوب والخشوع و
اثارت الشوق الی لقاء الله تعالی والخوف من سخطه وعذابه والمنقطع
الی ذالک قربته فاذا کان حال السماع کذا فکیف یکون شائبه الهوی
والهوا یعنی بدرستی سماع حاصل میشود نرمی دل و خشوع و اثار آن آیت
که غلبه شوق بجانب لقاء باری تعالی و داشته باشند ترسنده از غضب
و عذاب حق تعالی آن سماع او را میرساند بسوی قرب آنحضرت
حق عز شانه اگر حال سماع اینچنین بود چگونه لعب و لهو در و
جود او در آید و آمیخته شود و فی العوارف السماع رحمة من
الله الکریم یعنی سماع از رحمت خدا تعالی که کریم است نازل
گردد و در تکمیل حضرت پیر دست آورد که سماع سفر کردند بسوی

بسوی مولی و سماع رسول حق و لطائف فرود آید و فوائد غیبی
و موارد او بود و در وی فتح و عوائد معانی کشف و سائر اسرار او و سماع
ارواح و غذا اشباح و سبب حیات قلوب و بقا اسرار سماع
نهاک سیرتر فیوض لامع و اقبال طالع ارواح بگوش هر بساط قرب در تحقیق
نه حضور بعز نفس در هر فکرتی و لحظه تدبیری بو زیدن باد
و جنبیدن درخت و لحن هر ناطق در عالم این را سماع عیان بود
که آنان دل حیرت و شکر بر ایشان غلبه کنند و احوال پریشان
پیدا آید فی قوة القلوب من تکشف امام ابی طالب مکی رحمة الله علیه
روی عن النبی صلی الله علیه وسلم و آله انه کان فی المسجد فدخل رجل
حبشی معه جاریتان مع دفوف فامره النبی نشیدا فتقول الحبشی و
جاریتان فینشد الابیات فوجد النبی صلی الله علیه وسلم عن مکان
وحول بین الصحابه کالبهتهم فدخل ابو بکر رضی الله عنه فمنع النبی

صلی الله علیه وسلم یده علی منکبیه فتواجد ابوبکر رضی الله عنه وصاح
وقال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی کرم الله وجهه هذا صوته کیا قد لولاه فدخل
عمر رضی الله عنه وتغیر لونه واراد اخراج صاحب الرقاة فقال النبی صلعم
یا عمر رضی الله عنه نزول رحمته فاذا امکن رعونتهم ورجل کلو واحد منهم
فامرهم النبی صلی الله علیه وسلم بتقطیع ردایته باربع تقطیع ففا
عطاه لکل واحد بقطعه فقال النبی صلی الله علیه وسلم ومن لم یحظ عند
السماع لیس بکریم یعنی ناقل روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در مسجد نشسته بودند که مرد حبشی که با دو جاریه بخدمت در
رسیده بودند و دفها بدست داشتند پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم
امیرالمومنین را فرمودند که کسی هست از شما ان ابیات بخواند
و ترانه کند قبول نمودند ابیات را ترانه کردند و سرود واقع گشت
خواجه حضرة صلی الله علیه وسلم وجد شده از جائی برخاسته اند و
در رقص در آمدند و سماع کردند و اصحاب عظام آنحضرة
صلی الله علیه وسلم حلقه کردند همچو انبوهی درین اثنا امیر

الوقوفی

امیرالمومنین ابابکر رضی الله تعالی در آمدند حضرت علیه السلام
دست مبارک خود بر دوش ابابکر رضی الله عنه نهادند در حالت
وجد امیرالمومنین ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه از دیگ سینه گنجینه از جوش
خروش و آواز گرم از ذوق و شوق کمال که داشت بر آورده آنحضرة علیه السلام
به امیرالمومنین علی رضی الله تعالی عنه بزبان گهر فشان در شان او فرمود
که این آواز همچو آن ناقه است که ماده شتر بچه خود صدا میزند درین ولا
امیرالمومنین عمر رضی الله عنه در آمد و رنگ تغیر کرد خواست که صاحب
دفو را بازدارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزبان در فشان مبارک بگفت
یا عمر بندهای خدا را ذکر میکنند که از آن شان نزول رحمت میشود
حاصل السماع و وجد فارغ گشتند و در افاقت آمدند و نشستند
تمامی اصحاب برای رجوع آنحضرت علیه السلام آوردند و زیارت
نمودند چنانچه این نسبت در مشائخ کبار عمل و معمول جاری است

پس پیغمبر علیه السلام فرمودند که ردا را چهار قطع کنند مر آن وجد کنان
یک قطعه چادر بخشیدند و فرمودند هر که از سماع حظ نگیرد پس آن کس اهل
کرم نیست در رساله جلو حضرة شیخ دلاور شیر گهری که از جمله اهل
خلفا قادری بود نور الله مرقده که روزی حضرة رسالت پناه صلی الله علیه
حالتی داشتند که در حالت وجد و جاریه با دفهای از پیش حضرت
صلی الله علیه وسلم بزبان مبارک فرمودند که ای است انی شما که ترانه کنند و شعر
خوانی نمایند آنها عرض نمودند اگر فرمان شود برای آنحضرت بزبان
مبارک فرمودند که خوانید این شعر را بدف نواختند و ترانه نمودند شعر
کل فتح وکل اشراقی تبکی مقلتی بدمع مشتاقی لقد لدغت حیة الهوا
کبدی فلا طبیب لها ولا راقی غیر سوی وجه الحبیب الذی شغفت
فعنده رقیتی و تریاقی آنحضرة صلی الله علیه وسلم را وجد عظیم روی
داد چنانچه حضرت چرخ زدند و رقص نمودند و سماع بسیار واقع شد
همه یاران متابعت کردند مگر معاویه رحمة الله علیه بعد استفراغ

عینی

معاویه

معاویه علیه المغفرت التماس نمود یا رسول الله این بازی چه عجیب غریب بود
آنحضرت علیه السلام بزبان در فشان فرمودند یا معاویه که هر که بذکر
حبیب خود گرم نشود او اهل نیست فی الاستماع من صحیح البخاری عن عائشة
رضی الله تعالی عنها انها زفت امرءة رجل من الانصار فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم وعلی آله فقال اهدیتم الفتاة قالوا نعم قال ارسلت
معها من تغنی قالت لا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الانصار
قوم فیهم غزل فلو بعثتم معها من یغنی یقول اتیناکم اتیناکم فحیانا و حیاکم
راوی ناقلت از حضرت ام المومنین بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها
زنی مردی را پیر بکابین داد که آن مرد از قبیله انصار بود درین اثنا
آنحضرت علیه السلام در آمد و فرمودند آیا هدایت کنم شما از سرود حضرة
ام المومنین رضی الله عنها عرض نمود که این کرم والتفات است
باز فرمودند که فرستاد شما یا عائشه التماس کرد که نفرستادم حضرة
علیه السلام بلبان مبارک فرمودند لفرست آنحضرت را همراه سرود زنیه

بدرس خاموش

تو میت که قبل ازآن سرود می شد وانچه دف را ترانه کند تقول أتيناكم فحيانا وحياكم
كذا في خزانة الروايات يعني آیا فرستاده دیدشما همراه این زنان عروس سرود را
واگر نفرستاده دید الحال بفرستید که این ترانه کند أتيناكم فحيانا وحياكم فالنار
خوانی لا بأس بضرب الدف في الأعراس والوليمة وان كان ذلك نوع لهو لكن به
بأس لأن فيه إظهار النكاح وإعلانه وبأمر صاحب الشرع قال أعلنوا النكاح
ولو بالدف كذا في التغني يعني نواختن دف در عروس و در وقت طعام و مهمانی نکاح
وشادی هیچ باک نیست و چیزی عیب نشود زیرا که درین جای اظهار کردن نکاح
وشهرت دادن بآن سرود ونواختن دف رخصت است وامر شریعت است
از آنجهت که آنحضرة علیه السلام امر فرمودند و رخصت دادند که علانیه کنند و
شهره دهید نکاح را به سرود و نواختن دف في المفراة لا بأس بضرب الدف
في العرس وباللعب وان كان فيه نوع لهو لأن فيه إظهار النكاح وكذا
التغني يعني دف نواختن وسرود گفتن در عروس و بازی نمودن از جهت اظهار
نکاح جائز است وباک نیست بامر شریعت في العوارف زيد ابن اسلم قال
قرء ابي ابن كعب رضي الله عنه عند رسول صلى الله عليه وسلم فرقوا فقال
رسول صلى الله تعالى عليه وسلم اغتنموا الدعاء عند الرقة فانه رحمة من

[illegible]

رحمة من الله تعالى انتهى مافيه فما ورد في الرحمة المطلق فمحمول على المقيد
هكذا سمع من العلما المحققين يعني زيد ابن اسلم روايت میکند که بخدمت
حضرة عمر ابن ابی کعب رضی الله عنه بخواند لفظ فرقوا الس آنحضرة صلی الله
علیه وسلم بزبان مبارک فرمود غنیمت دارید شما دعا را نزد نرمی دل این رحمت
خدا نازل میشود نهایت چیزی که درینجا است لیس آنچه وارد گشت رحمت مطلق
پس حمل کرده میشود بر مقید بر قضیه که حمل نموده آید مطلق را بر مقید که بدین
شرط استماع از علما محققان یافت في كتاب الملتقط سئل عن ابو يوسف
رضي الله عنه عن التغني هل يجوز قال يجوز ويصح اذا لم يكن له مطربة وكذا محمد رحمة الله عليه
عليه الفتوى هذه روايت منقولست من كتاب المحققين نجم الكبرى وسمي
بكتاب آداب المريدين يعني مردی از حضرة امام ابو يوسف رضي الله عنه مستدعي بحكم
مسائل نمود که سرود شنیدن جائز است یا نه حضرت امام علیه الرحمة بجواب آن در رسید
و فرمود سرود جائز است صحیحست واگر نباشد در آن مجلس مطربه چنانچه دل واشتال
آن ودل في الواقعات الحسامية السماع والتغني من الزوجة والجارية
المملوكة يعني جائز است سماع وشنیدن سرود از زن منکوحه او باشد یعنی از

کنیزکی که زر خریده او باشد وذكر في رسالة مولانا سعيد الدين المبروزي اعلم ان
المشائخ رحمة الله تكلموا في جوازه وكراهيته فعندنا ان كان الغنا لاستماع
نفسه للازالة وحشته ودفع کردن وحشت او واستعادته نظم القران وفصاحته
اللفظ او لاسماع نفسه غيره لاستيناس والابتلاء فقد قيل لا بأس به واختيار
شمس الائمة سرخسي رحمة الله يعني مشائخ کبار کلام میکنند که آن در جائز بودن
السماع وكراهيته در استماع آن نزد ما آنست که اگر سرود برای شنیدن نفس خود
یعنی بجهت هوای نفس نفوس معطله میشود مکروه یعنی حرام است واگر بجهت دفع
وحشت و دور نمودن رنج واندوه وطلب فائده و بیوند قرآن و فصاحت و بلاغت
لغت یا از شنیدن غیری یا از سر نو گرفتن و مبتلا شدن از خوف حضرة حق
تحقیق گفته شده است باکی نیست بآن سماع فتوی برین است که اختیار نمود شمس الدین
الائمة السرخسي رحمة الله ذكر في فتاوى قاضيخان اي المكروه ما يكون على سبيل
اللهو وقال امام شافعي رضي الله عنه يجوز مطلقا سوا كان الاستماع لنفسه او للاستماع
غيره الحكم بين على وجه اللهو واللعب فان كان ذلك حرام بالاجماع في قاضيخان
مکروهست هر چیزی که بروبازی بود امام شافعی رضی الله عنه جائز مطلق فرمود
از برای شنوانیدن نفس خود یا از جهت شنوانیدن مادامی که نبود لعب ولهو
اگر اینچنین باشد بالاجماع حرام است في جب المفتين تم المذهب عند اصحابنا

رضی الله عنهم

رضي الله عنهم ان من اتى لشئ فما دام به تردد بين الاقوال العلما واختلاف
اصحابه رحمهم الله فانهم لا يطلقون عليه اسم العصيان فاذا اظهر الخلاف والخلطا
لنح ينيب الى الاثم یعنی نزد اهل مذهب اصحاب ما آنکه بیاید چیزی مادامی که باشد
تردد میان اقوال وعلما واختلاف اصحابه رضی الله عنهم نیست هر نیست که اطلاق کرده شده
برای آن اسمی برای گناه وقتی که ظاهر شد اختلاف وخطا پس در آن هنگام که نسبت
کرده میشود بجانب گناه في ضرب الدف في النكاح اعلانا واشهارا سنة لقوله عليه السلام اعلنوا
النكاح ولو بالدف كذا في التاتارخاني يعني در سرود و دف نواختن از جهت علانیه
کنید و شهره دهید نکاح را اگر چه بدف نواختن من المحيط ومن الناس من يقول
لا بأس به في الاعراس والوليمة وان كان ذلك نوع لهو واحتمال لكن به بأس لان فيه
اظهار النكاح واعلانه وبه اخذ الشارع حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدف وكذا
في التغني یعنی از کسانیکه میگویند باک نیست سرود گفتن در عروسیها وشادیها
و مانند ختنه و مهمانی نکاح وامثال آن اگر چه این نوع از برای لهو و بازی باشد
چیزی نیست اینکه جا شد بآن سماع زیرا که سرود از جهت اظهار نکاح وشهره دادن
آن علانیه فتوی است که به اخذ الشارع بحیثیتی که فرمودند که براکنده کنید نکاح را
بدف نواختن وسرود کردن من الذخيرة ومنهم من قال لا بأس في الاغناء روی

ان النبي صلى الله عليه وسلم كان جالساً في بيته يوم العيد وفي الدهليز جاريتان
تغنيان بالدف فجاء ابو بكر رضي الله عنه قال لهما تغنيان في بيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال عليه السلام دعهما فان هذا اليوم يوم العيد یعنی آنانکه میگویند باک نیست
سرود کردن در عیدها یعنی ایام متبرکه چنانچه راوی این نقل میکند از رسول صلی الله
علیه وسلم در خانه نشسته بودند که آن روز عید بود و در دهلیز الحجرة دو جاریه ترنم مینمودند
و دف مینواختند پس آنگاه امیر المومنین ابابکر در رسید و گفت آیا که در خانه
رسول خدا سرود میشود پس بزبان دربار مبارک علیه السلام که بگذارید ایشان را یا ابابکر
رضی الله که امروز روز عید است فی المحیط ومنهم من قال اذا كان تغنيه لدفع الوحشة
عن نفسه فلا بأس به وبه اخذ شمس الائمة سرخسی رحمة الله علیه انما المکروه على هذه القائل
ما يكون على سبيل اللهو یعنی هر گاه که مترنم از برای دفع وحشت یا از نفس خود بود پس او را
باک نیست بآن سرود چرا نیست که مکروه است بر مترنم چیزی که باشد بر لهو فتوی بر این
است شمس الائمه سرخسی رحمة الله علیه علامه فتوی دادند که به اخذ ... من الذخيرة
استدل هذه القائل بحديث يروى ابن مالك رحمة الله عليه فانه كان من زهاد
الصحابة ثم يتغنى في مرضه واستبعد ذالك انس رحمة الله فبين ام لا الفعل
ذالك تلهيا ولكن ذلك لدفع الوسواس عن نفسه یعنی دلیل گرفت راوی بحدیث
برای ابن مالک رضی الله عنه که بودند ایشان از زهاد صحابه که تغنا میکردند

برواية

تغنا

در مرض

تمنا

در مرض و طلب استغفار مینمودند بآن سرود و روایت از انس است که در مرض در
خود سرود می سرآیند از لهو ولی این مترنم از برای خطرات وسوسه نفس خود فی الکافی
في باب صفة الصلوة التخصيص في الا لله للتنبيه ما عدا انتفى ما فيه فعلى هذا
حرمة التغني وغيره يكون بغير اللهو فما يكون بغير اللهو بل لغرض الذي كما
في العروس والوليمة واستعداد الغزات والقاتلة وحصول رقة قلوب
عباد الله المرضية عند الله لا يكون حراماً على مذهب ابي حنيفة رضي الله عنه في دلالت
میکند بر سرود از جهت تنبیه کردن بر غیر آن لهو پس تمام شد چیزی که در سرود
بر این وجه حرام است یعنی سرود که غیر مشروع بود مقید بلهو بود و سرود بغیر لهو بود برای
غرض دین چنانچه در عروس و شادیها و طلب استعداد نمودن غازیان و مبارزان
وقت خصومت و جنگ با کفار و مبتدعان و حاصل رقت بندها که شکسته دل و مریض اند
نزد حق و غنا فی الشیخ بود پس ایشان را سرود حرام نیست بمذهب امام اعظم رضی الله عنه
في التاتارخانية ومن العتابية عن ابو يوسف رضي الله عنه عن الدف في غير العروس
قال من لم يحكي منه واللعب الفاحش للمراة والصبية في بيت فلا كراهة
یعنی سائلی از امام ابو یوسف چگونه است فرمودند مادامی که نباید مطربه فاحشه
و زنی و امردی که در آنخانه بود که بنوازند پس مکروه نیست في مختصر الاحياء

السماع وفي اوقات السرور تاكيدا للسرور تهيجاً له مباح ان كان ذالك السرور
مباحاً كالغناء في ايام العيد وفي العروس وفي وقت قدوم الغائب ووقت الوليمة
والعقيقة وعند الولادة الولد وعند الختانة وعند حفظ القرآن كذا
في الخزانة الروايات في فصل لواحق الصلوة في سماع کردن و شنیدن سرود
در وقت خوشحالی تاکید برای خوشحالی بهجت و عشرت مباحست و اگر باشد
آن بهجت و خوشحالی مانند سرودی که زمان عید و در وقت عروس بود و وقت
در آمدن قدوم غائب و در موسم شادیها چنانچه کدخدائی عروس و مهمانی
آن در وقت عقیقه ولادت فرزند و در وقت ختنه و نزد حفظ و ختم قرآن
مباح است في فتاوى ابو الليث الضرب الدف في غير العرس مختلف قال
بعضهم لا يكره وذهب طائفة الى اباحته في العرس وقدوم الغائب
وكل سرور حادث یعنی علمای کرام و مشائخ عظام و فضلا در نواختن اختلاف
فرموده اند و بعضی مکروه پنداشته اند و بعضی گفته اند که مکروه نیست و طائفه
رجوع کرده اند که مباح است در عرس و در آمدن قدوم غائب و در هر چیز خوش
حالی که حادث شود یعنی پدید آید شرح المتفق زدن مزامیر و دف
و طبل برای بازی و هوای نفس بغیر غرض شرعی حرام است في خزانة
الروايات وفي حاشية بزدوي تقييد في رواية نفي ما عداه كذا

في خزانة

خزانة الروايات یعنی قید کردن در روایت نفی غیر اهل را في البدايع
ان الضرب بالقصب لا بأس به بخلاف العقود یعنی تار زدن باک نیست بخلاف عقودها
چنانچه رباب و غیر و امثال آن چنانچه حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری میفرماید
بیت از کاسه رباب مرا نعمتی رسید شد آفتاب هر که از و ذره چشید
في خزانة الروايات السماع لا يخلو اما ان يكون قلبه عند السماع مائلاً الى
الله تعالى او الى منكوحته او الى اجنبية فان كان قلبه مائلاً الى الله تعالى فيجب
ان يسمع وان كان قلبه مائلاً الى الاجنبية فحرام في سماع سرود دل هر کسی خالی
نیست اگر دل سامع مائل بجانب شوق حق تعالی غالب شد و ذوق تمام در قدسیه
مستولی گردد و شوق در آنجا مالک متمکن شود آنگاه او را سماع مستحب شود که گردد
بشنود و اگر دل سامع مائل بجانب زوجه خود یا لونی مملوکه خود جهت شنیدن
سرود وی را مباح است و اگر در دل الطرف زنان بیگانه مائل است و خط و خال او در آئینه
خود قرار گیرد پس سرود شنیدن وی را حرام بود في العوارف ولو سمع بيتا
فقام وضرب جلة طربا الى الله تعالى فلا بأس به ولا يحرم ضرب الكف بالكف
یعنی اگر سرود و بیتی بشنود در خانه خود پس برخواست و ضرب اقدام نمود
یعنی در رقص در آید و سماع کرد از روی ذوق و شوق حق تعالی باک نیست.

سامع

دست بر دست در سماع و وجد به نواد در الفتاوی روی عن عکرمه
رضی الله عنه عن ابن عباس رضی الله عنه ختن ابنه قد دعی اللعابین اعطاهم
اربعة دراهم کذا فی بستان ابو اللیث رحمة الله علیه یعنی راوی میفرماید از عکرمه
رضی الله عنه روایت میکند که ابن عباس رضی الله عنه ختنه میکرد فرزند خود را پس لعابین
یعنی سرود کنندگان طلب نمود آنها را یعنی سرود کنندگان را چهار درم داد بدو سرود کرد
تم تمت تمام رساله سرود بی خزان بروز سه شنبه بوقت ... بتاریخ هشتم ماه صفر
سنه ۱۲۶۱ در سرود دیگر روایت است در باب سماع و سرود گفتن
در رساله ترجمه قشیری ام المؤمنین حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنه
زنی زفاف را بخصلت شوهر داد و حضرت رسالت پناه بر سید صلی الله علیه و سلم
که این عروس هدیه دهید گفتند دادیم کسی را با وی فرستادید تا شعر
خواندی گفتند که خبر فرستاده ایم فرمود می بایست فرستاد تا بیت
این بخواندی که أتیناکم فحیانا وحیاکم و انبعثی در مفاتیح
مسطور است و قال علیه السلام لان الانصار یحبون
الشعر چند کتب فقه علم الهی چنانچه مرة و منتقی و منظومه و جامع
الصغیر و لامیه و جز آن نظم است و چند آیت قرآن شریف منظوم نازل
چنانچه

چنانچه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
دیگر علی وجه ابیه یأت بصیرا دیگر لا تدع
مع الله الها آخر دیگر قول و بنینا فوقکم سبعا
شدادا دیگر قول و قل جاء الحق و زهق الباطل
ان الباطل کان زهوقا دیگر آیات بسیار است اینجائی
دو سه آیه آورده شد فاما آنکه علما ظاهر میگویند در قرآن مجید است
والشعراء یتبعهم الغاوون الا الذین آمنوا
و آنکه در فتاوی خانی مسطور است لا تقبل شهادة الشاعر
و آنکه میگویند کل شاعر کذاب این در باب شعر الکفار است
که صحابه و رسول خدا را هجو و فحش میگفتند با هم میگویم که شاعر که در
مذمت و هجو کسی شعر گوید نویسد ایشان نیز کذاب و غاوی
و مردود شهادت باشند پس آنانکه علی الاطلاق مردود گفتن

و خواندن و شنیدن اشعار مستحسنه مذمت و تفسیق کنند
و اهانت و مذمت اصحاب کرام و صحیح و فقهای و اولیائی و مشایخ
نموده باشند دیگر هذا ذکر کیفیت سماع از حلال مباح و مکروه و حرام
و شمائل سامعان و فضائل محرمان اسرار و انوار سماع رساله شمیمه
خدمت شیخ الاسلام الحق والدین رضی الله عنه فرموده است که سماع
علی الاطلاق حرام نیست و علی الاطلاق حلال نیست و بر عوام حرام است
که بلهو و لغو شنوند و بر زهاد مباح است و بر اهل التصوف مستحب است
و بر عشاق حلال گفت که بعضی هم حرام است سماع گر برای حرامیت
و حرامت باشد دویم خدمت خواجه میفرماید چهار قسم است
یکی آنکه شنونده تمام میل جانب حق باشد و بمجاز هیچ میل نبود حلال است
دوم مباح است آنکه صاحب سماع را میل بسوی حق بیشتر باشد
جانب مجاز اندک سیوم مکروه است آنکه میل بسوی مجاز بسیار
باشد و جانب حق اندک چهارم حرام است آنکه جانب حق میل هیچ
نباشد و همه بسوی مجاز بود مجاز بلکه ممنوع شرع است تا اگر یکی میل
بحلال و یا کنیزک حقی دارد آن مباح باشد نه حرام چه میکل
در مشروع

در مشروع میکند فاما صاحب سماع باید که فرق میان حلال و حرام و مکروه
کردن بداند بدان اسرار الحق والسماع رساله شیخ جمال الدین طوسی سماع
اهل معرفت را واجب است و مریدان را مستحب است و محبان مشایخ را مباح
قوله علیه السلام من احب قوما حشر معهم در رساله کشف المحجوب
سماع تائب را ندامت بر معاصی گذشته باشد و حسرت بر طاعت
آینده بود و محب را انقطاع علائق کند و مشتاق را مایه عشق
روییت کند و تمثیل این آفتاب است که بر همه می تابد یکی را نقطه
بسوزد و دیگری را افروزد و دیگر را گدازد و فی رساله قوة القلوب
من انکر سماع مجلدا فقد انکر سبعین صدیقا منه ان
بعض الصحابة مثل معاویه و عبد الله بن جعفر و جز آن
از اهل مکه بر سماع مواظبت و مداومت نموده اند تا زمانه
من یعنی شیخ ابو طالب مکی میگویند و نیز رساله باب شرع

در باب سماع شنیدن رخصت کرده اند کالعرس والولیمت اختنان والطفال و یوم القدوم من السفر بروایت هشام دینوری

اتفاق جمیع فقهاست در سماعی که فسق ولهو باشد شنیدن مباح است چنانچه در این باب عبدالرحمان سلمی احادیث و اخبار جمع کرده شده است پس مطلقا سماع را حرام گفتن نشاید تا بکفر نکشد و در رساله امام فخر الاسلام صاحب السماع و در شیخ شیوخ منکران را سه حالست یا جاهلان سنت رسول الله اند یا مغرور بعلم خود اند یا فسرده طبع اند بعض صاحب سماع آواز حرف و نظم هزار رموز که در آن کنوز اسرار باشد فهم کنند تر جمه عود و فکر کردن در سماع قوله و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق بعض صحابه در نزول آیات و شنیدن اسرار معانی گریستند

و از شرح ات

و از صفت شرح ات بیرون آمدن حکمت که در سماع آنست که صاحب سماع را حرارت حزن و برودت برد الیقین یکدیگر پیوندد و از شکر آن آن پدید می آید چنانچه در سماع وقت پدید آید و کرم کنند بر حاجت که باشد از حق که باشد گواهد چنانچه الی کوب صحابه قرآن می خواندند اصحاب مجلس وقت پدید آمد حضرت رسالة پناه فرمود

خواجه بزرگ را نظر وصل بجانب هدی من لیث و فضل بن ثابت بود موافق مشرب صوفیه اهل صفا مجلس را امر معروف نهی منکر نمود که در راه اخلاص از خود مایل گشت اراده السلام منکر و تبرا تلقی احکام السلام متفرق بود که از فرح اظهار انجمن منکر دید امر ازح نمیکرد از کمال استغراق وحدت وجود ما بر فرقه تواضع میفرمود از آن جهت کافر و مسلم و خویش و بیگانه و خلایق جمیع ملل و ادیان بخدمت وی تولا نموده بتفیض مشاهده الله صحبت کمال بهره مند میشدند

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش مر خدای را است که گردانیده است آینهای قلوب اولیا
خود را جلوه گاه جمال ذات کریم خود تابان و پیدا کرده از ان آینهای
صفائح بر وبها آن اولیا لوائح نور قدیم خود اصفائح جمع صفحه است و
صفحه صفحه نور قدیم خود و صفحه در لغت یکسوئی روئی و یکسو ورق را
گویند لوائح جمع لائحه است ماخوذ از لوح که در لغت بمعنی تابیدن
دیده شدن است بس گشتند اولیا بحیثیتی که چون دیده شود یاد
کرده شود خدائی و رسول صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده اولیا آنانند
که چون دیده شوند یعنی کسانی که ایشان را ببینند یاد کنند خدا تعالی را
گفته اند مر است و علامت است همچو سیماهم فی وجوههم و درود
و رحمت بر فاضلترین کسی که بر افتاده حجابهای کونی اند بهم

بصیرت ایشان و آن خلعت را وسیله شده است سریان ساری بودن وجه
او که ساریست در کل موجودات بر سرایر ایشان چنانکه معنی آیه
کریمه اینما تولوا فثم وجه الله افاده آن میکند و معنی آیه
آنست که هر جا روی آرند توجه بوجود خدا تعالی و حلول بلند
آنانکه عین کوران از بصر بصیرت ایشان برافتاده است از نور سریان
وجه در کل موجودات بر سرایر منکشف شده در وجود که او را
واین دو نوع میباشد یکی که کثرة محتجب گردد در وحدة نمایید در غلبه (ایشان نیز)
معنی وحدت دوم آنکه وحدة را در کثرة بایدید کثرة را در صورت
باید چنانکه میگویند هر نقش که بر تخته هستی پیداست الصورت
آنکس است که آن نقش آراست دریایی کهن چو بر زند موج نو موج نوش
خوانند در حقیقت دریاست دلالة بر ظاهر آیه کلی شیء هالک الا وجهه

مفید است

مفید است یعنی هر چیز فانی و هالک است نیز افاده کند یعنی هر آنکس
که بر روی زمین است معدوم است بالفعل فی وصه وجود در پروردگار تو باقی است
صاحب قهر و لطف السلمی بضم سین و فتح لام مخففه منسوب است
بسلیم که از قبایل عرب است مأمول از مکارم اخلاق عم اسم اشتقاق
الحی شک نیست که هر آنکس را بهره است از رقایق لطیفه انسانیه
و حصه بشریه ولی با الکلیه فاسد نگشته از سخنان طایفه علیه قدس
الله اسرارهم متاثر گردد خصوصا که جمع سخنان ارباب جمع در
زمان جمعیت حضرة جامع بوده باشند بنا بر آنکه حال متکلم در کلام
ساریست و دلیل بر آنکه در حال جمعیت لمعه آنکه روزی فقیر بخدمت
ایشان قدس سره در آمده ایشان در تالیف این کتاب مشغول بودند
از صحبت خلق شکایت کرد فرمودند که خلق خدا را از عالم بیرون نتوان

کرد تحصیل نسبت جمعیت بر وجهی باید نمود که صحبت مردم در هیچکس اثر
نکند ملکه هیچ شغلی مزاحم وی نگردد بعده فرمودند که صفحه باورقی
نوشته میشود و در نسبت هیچ فتوری نیست و قلم بطریق عادت جاری
فرمودند که بعضی کبرا قدس الله اسرارهم گفته اند که نسبت جمعیت با
سخن جمع کردن نمیشود و این سخن از ایشان بس غریب مینماید
نفحه در اصل لغة دمیدن بوی خوش است و مستعار است برای
سخنان که شخص از وی مستفید شود و اضافه او از قبیل اضافه لام است
اضافه سببی است بمسبب یعنی سخنان خوش که موجب انس است معانی
گردد و مراد بحضرات قدس نفوسیست که صفات ایشان قدسی
و طاهر است از آلوات طبعیه و اخلاق ذمیمه پس نفحات الانس
من حضرات القدس معنی وی این بود که سخنان خوش که موجب
الانس طالبانست و مبدا این سخنان نفوس قدسیه است

ولایت عام مشترک

ولایت عام مشترک است میان همه مؤمنان مراد بولایت عامه
قربست بلطف حق سبحانه و همه مؤمنان قریب اند بلطف او و زیرا که حق
سبحانه ایشان را از ظلمت کفر و مقتضی آن بیرون آورده و بنور
حقیقی و مقتضی آن متحقق ساخته چنانکه آیه کریمه الله ولی الذین
امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور دلالة کند بر آنکه خدا تعالی
نزدیکست بمؤمنان از روی لطف و مرحمت که ایشان را از ظلمت
کفر و تبعیه آن بیرون آرد و بنور ایمان و توابع آن مشرف ساخته
از این آیه قرب حقتعالی با ایشان معلوم میشود ضمنا زیرا که قرب از
جانبین میباشد و ولایت خاصه مخصوص است بواصلان ارباب سلوک
یعنی در مبتدیان و متوسطان ارباب سلوک یافته نمیشود
نه آنکه در هیچکس غیر ازین طایفه واصلین یافته نمیشود زیرا که
ولایت خاصه در ارباب جذبه نیز پیدا میشود و هی عبارتست عن

فناء العبد الخ یعنی ولایة خاصه مرکبست از فناء بنده در حق و بقاء
بنده بحق فنا در حق سقوط شعور است از غیر و بقا بحق شعور است
بحق لعدم شعور بغیر و حقیقة انمحی در غیر حق مافیه شود محتاج شد بکون
فی الحق مالی الحق و فنا عبارتست یعنی فناء ارباب سلوک عبارتست از نهایة
سیر الی الله نه مطلق فنا که فناء مجاذیب بنهایة سیر نیست و مراد سیر الی
الله و سلوک الی الله انتقالست از حالتی بحالتی تقرب الی الله تعالی
و این انتقال یا از فعل بفعلیست یا از ترک بترک یا از فعل بترک یا از
ترک بفعل یا از تجلی به تجلی یا از مقامی بمقامی یا از حالی بحالی و بقاء
عبارتست از بدایة سیر فی الله یعنی بدایة بقا عبارتست از بدایة
سیر فی الله نه آنکه مطلق بقا عبارتست از بدایة سیر فی الله زیرا
آنکه آنچه بعد از بدایة سیر فی الله است هم در بقا داخلست چه سیر
الی الله وقتی منتهی شود و انتهاء سیر الی الله و انقطاع او کافیست
که جمیع موانع الکاهی بحق سبحانه مرتفع شود و مراد بموانع الکاهی احکام

جمادیست

جمادیست و نباتی و حیوانی و روحی وقتی که در وقت وجود شخص بدان منصبغ گشته
و با آنها انس و آرام گرفته و سیر فی الله بعد از تطهیر لطیفه انانیة از موانع
الکاهی که شخص را در فنا و استهلاک کاملا بنده ساز شود و بر المظاهر قدرت باز نگرداند
چنانچه بعضی مجاذیب را گاه باز گردانند و بر المظاهر و حیثیه صفات کمال
او رنگ دیگر گردد و او متبع شود از آنچه بود و بر انتقال از حالی بحالی مدام شود
این انتقال را سیر فی الله گویند و اتصاف شخص را درین زمان بصفات کمال
تخلق باخلاق الهی نامند لم یمکن عن نفسه اخبار یعنی اخبار از خود از ان
حیثیت که او هست نتواند بلکه اگر اخبار از خود کند درین هنگام من حیث المظهریة
بود و چون این اوصاف در تو موجود ظاهر این تواند آنست که در ولایت
خاصه بر فنا کفایت نیست و فی الرسالة القشیریة ان الولی له معنیان
یعنی سالک را کامل ولی توان گفت که ولی بمعنی مفعول و بمعنی فعیل متضمن
مبالغه در ولی وجود گیرد اما فعیل بمعنی مفعول بر این وجه باید که حق تعالی
وی را الولی نگذارد بلکه مهم وی را از پیش خود گرفته بود و اما فعیل بمعنی فاعل آنکه

ولی فرمانبرداری حق را از پیش گرفته باشد بطوری مبالغه یعنی فرمانبرداری
متصل بعصیان نگرداند ظاهر این تواند مقتضی فنا نیست اما عند التحقیق
هست کل الوصفین واجب الخ تاکید کلام سابق است یعنی در ولایت
واجبست استیفاء حقوق الله و دوام حفظ حق سبحانه و برا در خود سبحانی
تا غفلت وی را در نیابد و نعمت از منعم باز نماند و شکر منعم بجا آرد و در
بد حالی تا درین حال نظر بمبلی اندازد و ناشکیبائی نکند بلکه طریق صبر یا
رضا پیش گیرند و من شرط الولی الخ یعنی شرط داشتن ولی را از گناه حفظ
گویند و نگاه داشتن شی را از گناه عصمت و مراد نگاه داشتن ولی
از گناه نگاه داشتن اوست از اصرار بر گناه زیرا که تواند بود که از
ولی گناه صادر شود فکل من کان للشرع الخ یعنی هر کس که عمل وی
بمیزان شرع راست نیاید ولی از نفس و شیطان فریب خورده
و لقد قیل للجنید یعنی از شیخ جنید قدس سره پرسیدند
که ولی زنا کند آن شاید یکدر یکی سر در پیش انداختند بعد از آن
سر بر داشتند

سر بر داشتند و فرمودند که کار حق سبحانه اندازه ایست که در ازل کرده و در تحت
قدرة وی نیست پس توان که المقدار بر وی اجرا کند ان تغفر اللهم الخ یعنی
اگر فیجهات مغفرة کردی خدایا لمم را بیامرز زیرا که کدام بنده است که بر وی گناه
نرسیده باشد و نزدیک اینم بجماره الخ یعنی اگر کسی ممکن الوجودی باشد که خود
را ممکن توانست داشت لکن نمیتوان زیرا که خود ممکن داشتن بدترین
گناهست قصد ابو زید الخ یعنی ابو زید قدس سره قصد زیارت شخصی کرد که
وی را بولایت وصف میکردند چون بمسجد آن شخص آمد و نشست و انتظار میبرد
که از مسجد بیرون آید چون بیرون آمد آب دهن خود جانب قبله انداخت
چون شیخ آن را مشاهده کرد سلام نکرده و باز رفت که شخص را که معتمد نه ختند
بر ادبی از آداب شریعت و واسطه است چگونه وی را معتمد و امین بسازند
بر نسبت حقایقی که نتائج آداب عالیست القول فی المعرفة الخ معرفت
عبارتست از شناختن معلوم بکمال خود آن معلوم تصدیقی بود چو نعوذ علم

علوم هر ونه خود تصوری بود چنانکه منبجت است و بروی ختم کرفتی زیرا که
عارف را ختم نباشد مگر تنبیه کردن ماده ختم للذنب است زیرا که معترض
بحق است چهارم آنکه صفت علم الهی را الی جاهل آنکه معرفته که منسوب است
بخود میداند است قطع کند نسبت او را از خدا این سخن که از شیخ جنید منقول است
بنا بر مسئله توحید است که زعم ایشانست و مثال ایشان شرح کرده خواهد شد
و در هر مقامی که جدا اختلاف این سخن شرح خواهد کرد و مثال ایشان ظاهر خواهد
بود و بیان مراد ایشان بر وجهی که گذشته المعرفة وجه جهلک الی یعنی
علم خود به علم حق داند و چون علم که صفت کمالی است وجود او مضاف بحق
یافت جهل که صفت عدمی است منسوب بخود خواهد یافت و مناسبت حقیقت
خود خواهد شناخت رونما الضیاحا الخ یعنی چون این سخن که علم این کسی
مضاف بحق مستعد بود سائل طلب ... الیضاح کرد یعنی از
برائی استعلام کرد که نوشت علی عارف مکر مورد نیز پس علم
مضاف

مضاف بعارف مضاف بود بلکه تواند بود چندانکه مراتب زیادتر بود الی حیند
که تجلیات بیشتر حیرت زیادت زیرا که از تعاقب تجلیات فهم بود و بعدم تناهی
تجلیات واندک عدم تناهی تجلیات موجب استیلاء غفلت بحق
سبحانه است و استیلاء غفلت موجب حیرت است و طلب زیادتی حیرة ما را است
که بحیرة لذة همه است و هر شخص طالب لذت می باشد و علم بمعرفته و بال
زیرا که عالم غیر عامل مواخذ است بانکه بمقتضی علم عمل نکرده القول فی معرفته
الصوفی والمتصوف والملامتیة والفقر والفرق پنجم بیرون وجهه
یعنی میخواهند دولت و مراد منکم من یرید الاخرة یعنی از شما کسانی که
میخواهند آخرة را الملامتیة هو الذی لا یظهر خیرا ولا یضمر شرا یعنی ملامتی آنکسی
است که اظهار نکند نیکی را و نه پوشیدن بدی را پس ملامتیه مخلصانند یعنی اللذین
که اعمال خود را خالص سازند برائی خدا تعالی که نظر غیر بر این نیفتد اما اخلصنا
الهم بخالصة یعنی با ایشان خالص کرده ایم بخصلتی که ما را باشد و غیر ما را

باشند چه بهشت مقام حظ النفس است بدلیل آنکه حق سبحانه تعالی محل حظ النفس
داشت که فرموده و فیها ما تشتهیه الانفس یعنی در بهشت آنچیزها که نفس
مایل میل کنند و این حقیقت فقر است که مشائخ در صفت آن سخن
گفته اند از جمله آنکه الفقیر لا یحتاج الی الله مراد بفقر فا ثبتت یعنی
شخص کرده او را زلزال در تعلق شما احتیاج بحق سبحانه نیز از وی مرتفع
کرد زیرا که احتیاج کسب وجه میباشد پس چون وجود نماند احتیاج
نیز نماند الفقر عدم الاملاک آه عدم تکون دال یعنی حقیقت فقر آنست
که هیچ چیز را بخود منسوب ندارد بلکه مستعار داند زیرا که حقیقت بحق
از داخلی و طبعه مقتضی نیست مگر نسبت را دادا ز احکام صفات
بیرون آید یعنی هیچ صفت وی را مغلوب خود نسازد و بیرون نیارد
و مرا از آنچه درست اول مفید عدم ملکیت است و ثانی مفید مملوکیت
پس این

پس این سخن با آن سخن الفقیر الذی لا یملک ولا یملک یکی بود ارادت
او عین اراده حق سبحانه بنا بر آنکه جمیع صفات کمال مضاف بحق تعالی میدارد
و راجع بوی الصوفی من استصفاه الحق لنفسه الخ یعنی صوفی آنست که
حق سبحانه او را برگزیده بود برائی خود و منشا این محبت حق سبحانه است بوی و فقیر
آنست که وی خود را برگزیده و در فقر داشته از جهة تقرب بحق
سبحانه و تفاوت میان آنکه مستصفی حق باشد یا بنده و آنکه استصفاء
بنده از برائی حق باشد یا از برائی فقر و آنکه باعث محبت حق بود یا تقرب بحق
ابلس من الشمس است الصوفی هو الخارج الی یعنی صوفی آنست که از
تصرف صفات بیرون آمده باشد یعنی چنان نبود که بصفات
آرام گیرد و فقر مقید بفقر است یعنی بفقر اقرار و آرام گرفته باشد
پس وی مغلوب و مقهور فقر بود و در تحت تصرف او الفقر بدایته

الصوف یعنی مقام فقر بنیاد تصوفست اذا رأیت الی طلب فکن له

خادما یعنی چون ببینی کی که مرا طلبد خادم وی باش ترکوا الدنیا للدنیا یعنی

ترک کردن دنیا را برای دنیا اما متشبه بحق لفقر امراد لفقر اداخل لشوند

نه در مرتبه بان ان القول فی التوحید در مقام الطایفه اند که بحقیقت

فقر متحقق اند نه برسم فقر والا این قسم در فقر ... ومرا تبه دارد یا بها دم مستفاد بود

از ظاهر علم یعنی اول مرتبه علم که بعضی از مشغولی بطریق اهل طایفه حاصل

کردد متصوفه بحکم ضرورت مراد بمتصوفه اینجا یعنی است که صوفی را نیز نا ملت

اما توحید علمی مستفادست از باطن علم یعنی در مرتبه ثانیه علم وجود کیرد و بعد

از مشغولی بطریق این طایفه حاصل اید ومزاجه من تسنیم عینا یشرب

بها المقربون تسنیم نام آبیست در بهشت یعنی مزاج شراب ایشان از

چشمه ایست که مقربان از آن آشامند واما توحید حالی آنست که توحید و

صف لازم الخ یعنی توحید حالی بکند دل را از غیر حق سبحانه بر وجهی

که این یکتائی لازم

که این یکتائی لازم دل کردد فلما استبان الصبح یعنی چون صبح حقیقت

وحدة ظاهر کردد باسفار روشنیش جمیع انوار پوشیده کردد التوحید

معنی یضمحل یعنی یکتائی حق سبحانه چون بر دل تاختن آرد از یکی نه

اثر ماند و نه علم یعنی از نظر وی همه چیز مرتفع کردد و حق سبحانه چنان نماید

که در اول ازال بوده که کان الله ولم یکن معه شیء التوحید غریم الخ

یعنی حقیقت توحید بقرض خواهی ماند که وام وی برانتوان کذارد و بقرض ماند

که حق خدمت وی بجای نتوان آورد و این مبنی بر آنست که بنده مرکبست

و حق سبحانه بسیط حقیقت که از وی کثرت ذهنی و خارجی مسلوبست

و مرکب بسیط را در نتواند یافت بطریق ذوق و توحید خلایق

بسبب نقصان وجود ناقص مراد بنقصان وجود حیثیت ترکیب

و تقید اوست و نقصان توحید بنا بر آنست که مرکب و مقید واحد

حقیقت را در نتواند یافت ما وحد الواحد من الواحد الخ

مجمل و حاصل این سخن آنست که توحید حقیقت کماهی وجود

کیرد که حق سبحانه که بسیط حقیقت است مدرک کسی کردد بی مزاحمت

امری دانستن از حق سبحانه وجود کیرد بنا بر بساطت وی تبارک

و تعالی و عدم مزاحم وی را اما به نسبت با غیر وجود نکیرد زیرا که غیر

حق سبحانه خالی از نوع ترکیبی نبود و مرکب غیر مرکب را در نیابد

بطریق ذوق کما هو المقرر عندهم پس بنا بر این اگر دعوای توحید حقیقی کند

و حال وی تکذیب حال وی باشد و چون حاصل سخن معلوم شد اکنون

شروع کنیم در حل ابیات بیت اول اشارتست بنفی توحید حقیقی از جمع

اقسام اربع توحید و بیت ثانی اشارتست بنفی از ما عدای توحید

حالی و بیت ثالث اشارتست بنفی از توحید حالی پس

بیت نمی آخر بتفصیل بیت اول بود و بیت اول یعنی قولهم ما وحد

الواحد الی آخره مجمل و حاصل این سخن آنست که توحید حقیقی

معنیش این است که توحید حقیقی نکرد هیچ ... حق واحد را زیرا که

هرکه

هرکه وی را توحید کند بتوحید ایمانی و علمی و رسمی در عین توحید مثبت

کرثت است که عبارتست از نسبت توحید و طرفین که موحد بکسر حاء و

فتح حاست و اگر توحید حالی مدرک و مشهود وی جز مرکبی نبود

و که بسیط اضافی بود بنا بر آنکه مرکب بسیط را در نیابد پس بر جمیع

تقادیر فاقد توحید حقیقی بود و چون فاقد بود حال وی تکذیب

دعوی وی کوید اگرچه بلسان مقال مدعی بود اما بلسان

حال منکر بود قوله توحید من ینطق الی آخر یعنی توحید آنکسی

که سخن از وصف حق واحد کند وی ما بوا حدیته موصوف

چنانکه در ما عدای توحید حالیست توحیدی بود صوری

و عاریتی نه حقیقی زیرا که حق واحد حاکم به بطلان این

توحید است بنا بر عدم موافقت ... با وحدت حق چه و

حدة حق بسیط حقیقیست و توحید شخصی متضمن کثرة

که عبارت است از نسبت توحید و طرفین فوق توحیده ایا ملاحظ از
یعنی توحید حقیقی حق سبحانه است خود را بنا بر آنکه حق سبحانه
البسیطیت بی مزاحم و خود بخود حاضر و امانت حق سبحانه
بوحدة بلسان حال که یکتا شدن دولت از غیر حق سبحانه یعنی
است که الاحد منحرف است و از حقیقت توحید بنا بر آنکه هر چه ادراک
و مشهود وی است بسیط اضافی است نه حقیقی پس مطابق وحدت حقیقی
که بسیط حقیقی است نبود منحرف بود از واقع والله اعلم الفصل
في اضافات از باب الولایة از آسمان باران به برکات اقدام
ایشان آید بدانکه ایشان را تصرف در آن و شعور بدان
از خود و خلق مستور باشند به تفصیل احوال خود ندانند
و دیگری نیز بتفصیل نداند اما آنکه اهل حل و عقد اند یعنی — اما
اهل تصرف اند امور ایشان به اختیار صادر گردد و دو چهار
دیگر

دیگر که ایشان را اوتاد و الی مقام ایشان شرق و غرب و جنوب و شمال است
و تعلق باین جهات بهر کعبه است شرفها الله تعالی و برکت ایشان جهات
عالم را نگاه دارد و از این جهت ایشان را اوتاد نام کرده اند چنانکه بنیاد خیمه
بگوشه ها و میخها باشد و وجود هر اقلیمی را بیکی از این هفت تن الخ هر کدام
از این هفت بر قدم نبیی اند از انبیا علیهم السلام آنکه بر قدم خلیل است اقلیم
اول تعلق بوی دارد و آنکه بر قدم کلیم است اقلیم دوم و آنکه بر قدم
هارون است اقلیم سیوم و آنکه بر قدم ادریس است اقلیم چهارم و آنکه
بر قدم یوسف است اقلیم پنجم و آنکه بر قدم عیسی است اقلیم ششم
و آنکه بر قدم آدم است اقلیم هفتم علی نبینا و علی الکل صلوات
الرحمن بیمنتها یعنی طریقه این جماعت نیز داخل اویسیان اند یعنی
ادلیلی لازم نیست که از روحانیت حضرت رسالت صلی الله تعالی
علیه واله وسلم تربیت باید بلکه هر کس و لی از که از روحانیت

اولیا تربیت یابد و بر این اویسی خوانند خواه آن ولی در قید حیات باشد
و خواه نباشد اعلم الخ بدانکه اوتاد که حق سبحانه بایشان حفظ
عالم میکند چهار اند و ایشان را اینجم نسبت و ایشان را اختصاص بحق سبحانه
زیاده است از ابدال و امامان که دو شخص اند یکی بر جانب راست — ابدال
قطب و دیگری بر جانب چپ یکی ناظر بملک و دیگری بملکوت ایشان را
اختصاص بحق سبحانه بیش است از اختصاص باوتاد و قطب
را اختصاص از همه بیش است و ابدال در بین طریق و عرف اطلاق
مشترک لفظیست و تارة اطلاق میکنند بر جمعی که تبدیل کرده
اند صفات ذمیمه را بحمیده و عدد ایشان منحصر نیست و تارة اطلاق میکنند
بر عدد معین و بر تقدیر اطلاق بر عدد معین بعضی بر چهل شخص اطلاق
میکنند که ایشان را سر الکتب عدد صفت مخصوص بحق و بعضی میگویند
عدد ایشان هفت است و آنانکه عدد ایشان را هفت میدا
نند بعضی بر این اند که اوتاد و ابدال خارج اند و بعضی میگویند که اوتاد از
جمله ابدال اند و دو دیگر از ابدال امامان اند و وزیران قطب اند و دیگر
قطب است

قطب است و این هفت تن را که ابدال گویند بنا بر آنست
که چون یکی از ایشان بر ود دیگری که بحسب مرتبه از وی نازل تر بود
بجای وی نشیند و حفظ مرتبه وی کنند و تکمیل سبعه و حفظ مرتبه فائته
بیکی از اربعین شود و تکمیل اربعین بیکی از ثلثمایه و تکمیل ثلثمایه
بیکی از عامه مومنان و بعضی میگویند که تسمیه ایشان بابدال از آن جهت است
که حق سبحانه ایشان را قوتی داده که چون خواهند بجائی روند و بنا بر
باعثی که خواهند که صورت ایشان در آن موضع بود شخصی مثالی بر صورت خود
در آن موضع بگذارند بدل خود اما جماعتی که بدل ایشان شخص مثالی پیدا
شود بی اراده ایشان ایشان را ابدال نگویند و بسیاری از اولیا چنین
باشند القول فی الفرق بین المعجزة والکرامة والاستدراج و فی
تفسیر الکبیر الخ امام فخر الدین رازی رحمه الله تعالی در تفسیر کبیر آورده که چون از شخصی
خرق عادتی ظاهر گردد خالی نیست که بآن خرق عادت دعوی همراه است

یا فی نوع اول که با وی دعوی همراه است آنی دعوی یا دعوی الوهیت یا نبوت
یا ولایت یا دعوی سحر یعنی تسخیر دیو قسم اول آنکه با وی دعوی الوهیت
است اهل سنت و جماعت تجویز کرده اند و گویند وی را آنکه
معارض بوی حادث نشود مکذب دعوی چنانکه خوارق
از فرعون ظاهر گشت و منقول است که از دجال نیز ظاهر خواهد
شد و سر آنکه درین قسم احتیاج به پیدا شدن معارضی نیست
آنست که سابق برین خارق عادات معارضی وجود گرفته
مکذب دعوی وی است پس احتیاج به حدوث معارض
نشود و آن معارض نفس مدعی است که احوال وی که جسمیت است
و مقدار و تحیز چه حق سبحانه منزه است و چون مکذب سابقی
وجود گرفته مفضی به تلبیس و اشتباه نگردد و قسم دوم
آنکه با وی دعوی نبوة همراه و دو نوع است زیرا که خالی نیست که مدعی
صادق

صادق است یا کاذب اگر صادق است واجب است ظهور خارق از وی
زیرا که اثبات نبوت بی خرق عادة وجود نگیرد و این امر است متفق
علیه نزدیک قائلین نبوت و اگر کاذب است روا نیست که از وی خارقی
ظاهر گردد مگر آنکه با وی مکذبی حادث شود بنا بر آنکه احوال سابق
وی دلالت نمیکنند بر نفی نبوت و قسم سوم که با وی دعوی ولایت همراه است
اختلاف افتاده میان ایشان که قائل اند بکرامت اولیا که آیا ولی را
رسد دعوی کرامت یا نی و بر تقدیر نفی توان بود آیا بر طبق دعوی کرامت
وجود گیرد و بهانه در حق اثبات است در هر دو صورت و قسم چهارم که ادعای
سحر است نزدیک اهل سنت آنست که سحر خوارق عادات از وی وجود
گیرد و نزدیک معتزله آنست که وجود نگیرد دو نوع ثانی که با وی دعوی
همراه نیست خالی نیست که آن شخص صالح است یا طالح اگر صا
لح است این از کرامت اولیا است اهل سنت قائلند بکرامت و معتزله
منکر اند الا ابو الحسن بصری و صاحب وی ابو محمود خوارزمی و اگر طالح است آن خارق
عادات از وی استدراج بود و تسمیه وی باستدراج برای آنست

که استدراج در لغت نزدیک گردانیدن بود و این خرق عادة بواسطه
غروری که لازم وی است صاحب خود را بشقاوت و اسباب شقاوة نزدیک
میگرداند شیخ محیی الدین قدس سره آورده در فتوحات که آنچه معجزه نبی است
کرامت نبی تواند بود یعنی مثل آنچه از نبی صادر شده مثل طلب
درخت در جانب وی تواند بود که از ولی صادر گردد نزدیک جماعت مسلمانان
مگر ابو اسحق اسفراینی که وی تجویز نکرده و من نیز تابع بودم مگر گاهی که مقصود
ولی از آن کرامت اثبات نبوت نبی باشد که در این مقام تواند بود که از ولی
مثل معجزه نبی صادر شود اگر ابو اسحق با این احتمال متنبه میشد موافق
من بودی هم شیخ قدس سره آورده که خوارق عادات چندین نوع است
یکی آنکه بتسلیط همت بود چه اجرام عالم متاثر میشوند از همت و دیگر آنکه بحیل
طبیعیه بود و دیگر آنکه بنظم حروف و تلفظ بالاسما و این خرق عادات
گاه در نظر رائی بود و گاه بحسب واقع و دیگر آنکه مختص بجناب الهی
بود که قوت بنده با آن وفا نکند لکن حق سبحانه بر وی ظاهر
میکند و آنرا

مگر داند یا از روی ظاهر میشود یا امر حق سبحانه والعلم و این نوع
چندین قسم است بعضی از ینقسم قسمی معجزه است و بعضی
بابته و بعضی بکرامت که بعضی بوید و بعضی بمنه باعث
و با بعض تحزاد بنفس بمکر و استدراج العقول فی اثبات
الکرامة لاولیا مراد بکرامت خرق عادت است یعنی
باطل ساختن آنچه عادة بر آن جاری شده خواه که صاحب
کرامت را در آن تصرف بود خواه نبود مثال قسم ثانی
حاضر شدن فواکه است پیش مریم علیها السلام و نگاه
داشتن اصحاب کهف است از فساد چنانکه مذکور
خواهد شد فی کتاب دلائل نبوة یعنی امام مستغفری مذکور
است که کرامات اولیا واقع است چنانکه از
قرآن و اخبار صحیح معلوم میشود و اهل سنت
و جماعت متفق اند بر نیمه اما اگر کتاب و دلالت میکند
این است که کلما دخل علیها زکریا المحراب یعنی هرچه که

که ذکریا بر وی در آمدی در محراب یافتی چون دیدی نزدیک وی و مفسران گفته اند
که میوه تابستانی در زمستان یافته شدی و میوه زمستانی در تابستان
و ظهور این امر نسبت بمریم کرامت ولی است اگرچه محتمل معجزه نبوده
وهو الشیخ الامام یعنی امام مستغفری مقتدی بوده و خطیب و حافظ
یعنی بسیاری از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ضبط ساخته
کنیت وی ابو العباس بوده و نام وی جعفر در نسف بوده که از توابع سمر
قند است و مشهور بقرشی است و وی شیخ بلوحه فقیه و فاضل و محدث
و مکثر یعنی صاحب احادیث بسیار بوده و نفایسه را است گوی بوده
و صاحب فهم و معرفت و ایقان بوده و فراهم آورده جموع را یعنی تصا
نیف و تصانیف او در [illegible] خوب افتاده و در ما وراء النهر در عصر وی
کسی برابر وی نبوده است در [illegible] تصنیف و فهم حدیث و ولادت وی در سنه
خمسین و ثلثمایة بوده و وفات وی در آخر جمادی الاولی سنه
اثنین و ثلثین و اربعمائة بوده و قبر وی در نسف است

بر کنار

برکنار رود خانه انساب سمعانی بر این وجه مذکور است مسئله پس
از آنکه تو چشم بر هم زنی الخ مذهب اینطایفه آن است که موجودات ممکن
در هر آنی معدوم میشوند و موجود میگردند پس تصور آنکه آنچه معدوم شود
از موضعی که در آنجا موجود شود هم همان آن لکن در موضعی دیگر پس
این کرامت مبنی بر ایجاد و اعدام بود بدین گفتار سلیمان که برو
متغیر نشد استدلال الخ بوقوع کرامت از آصف بلکه
استدلال جست به تجویز سلیمان علیه السلام دعوی کرامت
آصف بنابر آنکه قطع نظر از خصوص ماده عقلا محتمل است
که آنچه بصادر شده از آصف کرامت نبود بلکه

بر سر کوه طور مثل کلیم الدین ای | در تماشای تجلی محو دیدار امدی

چون نظام الدین سحر او رنگ زیب معرفت | در نظام سلسلهٔ لؤلؤ شهوار امدی

بسکه از فقر اتم کردی لقب فخر جهان | انکسار را رحمت عالم بدیدار امدی

جلوه در نور محمد کردی از ملک وجود | ده که در شهد شهود امن نور الانوار امدی

با تجمل بادشاهی چون سلیمان بر سریر | سجده گاه جن و انس محبوب اسرار امدی

در کمالات شیون و جمله اسما و صفات

آخر از فیض اتم مختار سرکار امدی

چون بمسند مغفرت راجو شدی بهر خلق | در لباس شیخ حق الله بخش خود نمودار آمدی

~~جلوه طور ضیا فضل تجلی گاه عشاق~~ +

ذرهٔ نور ستاطور آمد قدر خود ای صاعقا + بحر انوار نوش کرده حافظ القرآن هشیار آمدی

عازم اتقا اجر و توکل چون شدی + الاز پی اتمام حجت پیر جامه دار آمدی

بهر زیب سلسلهٔ قلندر و ابدال مطلوب همه + شاه ابدالان شده تو خود سر اطوار آمدی

در کلمات شیون و جمله‌ها و صفات + آخر از فیض اتم مختار در کار آمدی
وارث جمله شیهان انتخاب آمد هنوز + در قبای خان حق زینت دربار آمدی
بر غلامان سلیمان ظل تو پاینده باد + ناامیدم شاه مکن لا تقنطوا وار آمدی